



۲۰۱۷/۰۱/۱۰



احسان الله مایار

به افسانه ها باور کرد یا به چشم‌دید شخص با اعتبار خاطرات مرحوم سید شمس الدین مجروح

قسمت دوازدهم

در اخیر قسمت یازدهم خواندیم که:

دوم: در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل ذکر شده بود او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارد تا خود مردم هر چه مناسب بدانند عملی کنند. در این مورد هم دلایل خود را گفتم و به او قناعت دادیم که در این کار منظور استقرار مملکت است نه تنها استحکام خانواده سلطنت. زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بی‌آویزند هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نژده خانواده سدوزائی و محمد زائی ها تکرار خواهد شد و اگر به سوبه قانون تثبیت شود و جانشین سلطنت پیش از پیش معلوم باشد احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است، در این مورد هم به قناعت او پرداختیم.

به ادامه گذشته:

نکته دیگر قابل ذکر این است که مباحثات در اطراف قانون مذکور که در جرگه مشورتی و لویه جرگه صورت گرفته بود چون ماهیت تغییر قانون را داشت و شکوکی را که در اطراف قانون اساسی مذکور موجود بود و اعتراضی را که در باره آن داشتند همه درین مباحث اظهار شد و جواب های قناعت بخش داده شده بود، پروتوکول و ثبت مجالس را وزارت عدلیه می خواست بصورت کتاب شایع سازد که به انجام آن موفق نا شده مستعفی شدم و بعد ها اشاعه کتاب مذکور را منع کردند و حتی اسناد و مدارک آن را از بین بردند.

سوم: برای تطبیق اهداف قانون اساسی و تأسیس شوری دهات و شوری ولایات که ترتیب یک نوع سیستم حکومت بر خود بود طرح و نقشه و به اصطلاح پلانی به کار داشت که سر دست گرفته شده بود و با استعفی داکتر یوسف خان آن طرح و پلاننگ هم از بین رفت.

در چنین فضائی نخستین شوری ملی نظام نو افغانستان دایر شد و برای بار دوم داکتر یوسف به حیث صدراعظم و من بحیث معاون صدارت معرفی شدیم و باید رأی اعتماد گرفته می شد که گرفته هم شد.

در پوهنتون و خود شوری از طرف عناصر مخالف که قبلاً به آن اشاره شده است ترتیبات گرفته شده که این عملیه به آرامی صورت نگیرد، خود پادشاه هم به حکومت مرتبه دوم داکتر یوسف خان بسیار متمایل نبود و ترجیح می داد که آقای میوند وال حکومتی تشکیل کند، لهذا از این بی میلی مقام سلطنت و مخالفت دیگر مراکز

قدرت مظاهره ها و هنگامه ها در شهر کابل بر پا گردید، روز اول شوری را به انعقاد نگذاشتند و مجلس شوری را اشغال کردند، روز بعد که شوری دایر شد مظاهره چپان می خواستند خودرا به شوری برسانند و مجلس را مختل سازند در حالیکه اعضاء در درون تالار مشغول سوال و جواب با وکلاء بودند در بیرون شهر بر مظاهره کنندگان شلیک تفنگ صورت گرفت که یکی دو نفر مجروح گشت و دو نفر هم به قتل رسیدند. خوب به خاطر دارم در اواخر بعد از ظهر که من از تالار خارج شدم و می خواستم برای ادای نماز عصر وضو بگیرم از جریان شهر در دهلیز خبر شدم و این را باز هم واقعه با این تیرگی و وخامت فکر نمی کردم. در استعمال سلاح و فیر تفنگ اوامر حکومت موجود نبود و حتی صدراعظم و وزراء چون در درون تالار مشغول بودند بعد ها مطلع شدند.

ما بعد از ختم مجلس که بر آمدیم شهر را نا آرام و آشوب زده یافتیم و چون از این جریان اطلاع پیدا کردیم تصمیم به استعفی گرفتیم و همان شب داکتر محمد یوسف استعفی خود را به پادشاه تقدیم کرد و میوندوال به تشکیل کابینه مامور گشت.

آقای محمد هاشم میوندوال برای اینکه خودش بر واقعات مسلط شده بتواند و حریف و رقیبی در مملکت موجود نباشد داکتر یوسف و مرا بحیث سفیر به خارج فرستاد و ما هم این گوشه گیری را به نفع خود دیده متقبل شدیم اما حکومت بعد از آن با عدم استقرار مواجه بودند و همان دست هائیکه به مقابل ما مشغول بازی بودند کما کان فعالیت می کردند.

من بحیث سفیر کبیر حکومت شاهی در مصر مقرر شدم و به آنسو سفر کردم.

سفر به خارج و روز های ما بعد

من برای بار اول مملکت فراغه را از نزدیک می دیدم، آنچه را از اعصار کهن و جدید شنیده بودم حالا مشاهده می کردم و ایة جلیله قرآن مجید " ترجمه: چقدر باغ ها و چشمه سار ها را گذاشتند و چقدر مزارع مقام بزرگ و نعمت هائی را که از آن لذت می بردند گذاشتند و ما آنرا به قوم دیگری به میراث دادیم."

مصر انقلابی دوره جمال ناصر آثار فراوان از تجدد و تحول نشان می داد، پادشاهی جای خود را به جمهوریت و حکومت نظامی جمال ناصر گذاشته بود. من وقتی به موزیم قصر سلطنتی ملک فاروق رفتم مدیر موزیم بمن گفت بیائید اول یک نشان مملکت خود را ببینید رفتم و اندرون یک محفظة بزرگ شیشه ئی نشان المر اعلى را دیدم که الماس های آن تجلی می کرد. وی گفت این عطیة پادشاه شما است که به ملک فاروق داده بود. ...

من در وقت تقدیم اعتماد نامه جمال عبدالناصر را ملاقات کردم، او را آدم قوی الجثه دارای صحت کامل یافتم. ... ناصر آدم کم گو و پُر کاری بود که کمتر صحبت می کرد و اما کوشش و کشش زیاد به خرچ می داد.

ناصر از صحت اعلیحضرت پرسید، من سلام نیک پادشاه را به او ابلاغ کردم، او از احوال داود پرسید او را خوب می شناخت و در کنفرانس بانوونگ زیاد تر باهم آشنا شده بودند. من از جریان به او حکایت کردم و گفتم به خانه است. ناصر گفت هیچ کار نمی کند گفتم نه- وی تبسم متعجبانه کرد. از احوال آقای صلاح الدین سلجوقی پرسید که پیش از من سفیر مصر بودند، گفتم او مریض است و حین آمدن از من جداً خواهش کرد

احترام او را به شما برسانم او به شما عقیدت و اخلاص زیاد دارد. ناصر گفت من به علاقه او به مصر و به شخص خود متیقن هستم و مظاهر آنرا دیده ام. ...

در این وقت مصر از نهضت وحدت اسلامی اندیشه داشت و آنرا به نفع خود نمی دید، زیرا ملک فیصل، پادشاه عربستان سعودی، پیش آهنگ این نهضت بود و مناسبات مصر با آن بسیار تیره بود. از طرف دیگر روس ها که پشتیبانی مصر را می کردند هم این نهضت را خوش نداشتند لهذا به همین دو لحاظ مصر در نهضت ملیت عربت و اتحاد عرب می کوشید.

جنگ شش روزه بین اسرائیل و مصر رخ داد، من آن مصیبت بزرگی که بر سر برادران مسلمان مصری ما واقع شده بود شاهد آن بودم. مردم مصر با تمام ضبط نفس و بردباری با این بلیه پیش آمد کردند که جریان آن از انظار، خوانندگان پوشیده نخواهد بود من به تفصیل وارد نمی شوم.

در آن هنگام روزی از یکی از نویسندگان و ژورنالیستان مصری که نظر مساعدی به رژیم ناصر نداشت پرسیدم حالا چه فکر می کنید؟ عناصر ناراض مصر همکاری خود را با رژیم دوام خواهند داد یا نه؟ وی گفت: این فریضه ملی ماست که در چنین مصیبتی حکومت مصر را هر چیزی که باشد در مقابل اجانب و دشمنان خود پشتیبانی کنیم و از همکاری دریغ ننمائیم. امانتی که ناصر از رژیم پادشاهی گرفته بود و حالا یک مقدار آنرا از دست داده و ضایع کرده است باید به دست آرد، اگر ما مصر را از دست او می گرفتیم با همه تمامیت آن خواهیم گرفت. تحسین کردم و شاه باش گفتم. ...

بالآخره به این نتیجه رسیدم که این روحیه این ملت هاست که مظهر آن همه عجایب و غرایب شده است. این ترتیب نظام اجتماعی آزاد مشرب آنهاست که مانند باران بهاری این همه گل های زیبا و گیاه هرزه از آن روئیده است و این روحیه نا قابل لمس است و سیاهی من نمی تواند آنرا ببیند و اگر اتفاقاً چیزی هم از این عامل ترقی که تجسم کرده باشد در انستیتوت های تحقیق و تتبع و در لابراتور های اروپا خواهند بود که در گوشه و کنار قرار دارد و آن هم با جلال و شکوه زیاد تبارز می کند.

روز های بعد

بعد از سپری شدن چند سال به کابل برگشتم و محیط را پر آشوب و غیر مطمئن یافتم، حالا که از حضور من کسی اندیشه نداشت آرام در خانه خود به سر می بردم.

حکومت میوندوال سقوط کرده بود و او در خانه بحیث حزب مخالف تبارز کرده و هنگامه به راه انداخته بود- اخبار مساوات را نشر می کرد و به انتقاد و اعتراض می پرداخت.

نور احمد اعتمادی صدراعظم بود، نه صحتش خوب بود و نه پشت کار کافی داشت. در شوری بر ضد او هنگامه ها و انتقاداتی بر پا بود، او چون نمی توانست در شوری اکثریت به دست آرد کوشش می کرد از انعقاد مجالس شوری جلوگیری کند و با عدم حضور وکلای موافق خود مجلس را از نصاب می انداخت و فیصله صورت نمی گرفت.

مدتی بعد آقای محمد موسی شفیق را پادشاه بحیث صدراعظم برگماشت.

من در یک ملاقات خود از او گله کردم و گفتم هدف خود را فراموش کرده و یا از آن منصرف شده است و فریب زخاروف را خورده است؟ در جواب گفت: کوشش دارم جریان را به مجری صحیح بر گردانم.

در دوره حکومت شفیق و هم قبل از آن در سال های آخر در محافل دیپلوماتیک آوازه های انتشار یافته بود که امریکا در سیاست خارجی خود در این منطقه به نتیجه رسیده است که افغانستان را منطقه نفوذ روسیه شوروی قبول کند و برای حفظ بقیه شرق بر ایران و پاکستان اتکاء کرده است.

همچنان بعد از سفریکه پودگورنی به افغانستان کرده در این محافل و حتی وسایط خبر رسانی جهان گفته می شد که روسیه شوروی دیگر به بیطرفی افغانستان قناعت نمی کند و می خواهد افغانستان در محور شوروی بعد از این بچرخد و چون پودگورنی در رسیدن به این هدف خود افغانستان را مساعد نیافته بود ناراض بر گشته است.

آوازه دیگر در محیط انعکاس کرده بود که ممکن است کودتایی به فرماندهی جنرال عبدالولی صورت گیرد و قانون اساسی لغو شود و حکومت نظامی بر قرار گردد.

حکومت شفیق بسیار دوام نکرد و شبی که مردم و هم خودش در خواب غنوده بود و پادشاه سفری در خارج مشغول معالجه خود بود از بین رفت و در این شبانگاه که شب نشینان و سحر خیزان آن سردار محمد داود و چند نفر از اعوان و انصار او بودند به آرزوی دیرینه خود رسیدند و قدرت را به دست گرفتند.

رادیوی کابل در خبر صبحانه خود مردم را به اعلامیه مهم اینکه نشر خواهد شد منتظر نگهداشت که لحظه بعد صدای داود از آن برخاست و گفت سر امروز پادشاهی ملغی است و جمهوریت به عوض آن تأسیس شد.

او به خرابی و هرج و مرج ده ساله ما بعد حکومت خود اشاره کرد و گفت برای من بیشتر از آن فابل تحمل نبوده تا این ناگواری ها را ببینیم.

داود به کار شروع کرد و در دستگاه دولت او پیروان خلق و پرچم جا داشتند و مناصب بزرگی را اشغال کرده بودند. آنها پیروان خود را در دستگاه دولت آهسته آهسته به هر جا و هر اداره تعیین می کردند و به فعالیت می گماشتند.

سردار داود که خودش کمونیست نبود حتی در ملیت خواهی یعنی ناسیونالیزم افراطی نسل و نژاد متکی بود شباهتی بیشتر به ناسیونال سوسیالیست های آلمان داشت و او میخواست این عناصر را با اغفال کردن حکومت شوروی به نفع خود به کار بیاندازد و وقتی به کار مسلط شود آنها را از بین ببرد (که بعداً به این کار اقدام هم کرد) ولی آنها می خواستند او را بصورت پُلی برای رسیدن به هدف خود یعنی گرفتن قدرت به دست حزب کمونیست استعمال کنند.

ادامه دارد